

روش استعماری ساسانیان

بقلم آقای رحیم زاده صفوی

۱

یکی از مشخصات دولت ساسانی که آنرا از سلطنت هخامنشی و اشکانی کاملاً متمایز میسازد همانا سیاست استعماری آن دولتست. آشنایان تاریخ میدانند که دولت هخامنشی در سیاست استعماری خود برویه آزادگی و مدارا یا باصلاح علما گفته باشیم به (الابقاء علی ماکان) قائل بود بدین معنی که هیچگاه در صدد نمی افتاد که ملل تابع و استعمار شده را در ملیت خود منحل سازد و عنصر غیر ایرانی را چه از حیث دین و آداب و چه از جهت زبان و آئین بصورت عنصر ایرانی در آورد. در تاریخ هخامنشی (یا بقول جناب آقای هدایت مخبرالسلطنه: کیامنشی) بندرت وقایعی پیدا میشود که از مداخله دولت شاهنشاهی در آداب ملل باجگذار حکایت نماید مگر در مواردی که روح انسانیت و تمدن این مداخله را الزام میکرده است چنانکه از جانب شاهنشاهی ایران نزد جمهوری قرطاجنه (کارتاژ) که شامل الجزایر و تونس و مراکش امروزی بوده نماینده اعزام شد تا قربانی کردن آدمی زاد را در راه خدایان غدغن نماید.

اینست که میبینیم در پایان عهد هخامنشی ملل و اقوام باجگذار مانند مصر و فنیقی و یونانیان آسیای صغیر و جزایر غیر مهم هر کدام با مشخصات و ممیزات قومی خود و حتی با ترتیبات اداری و دولت های بومی خود زنده و برقرار میباشند و شاهنشاهی هخامنشی نه فقط بنا بر قومی قومیت آنها نکوشیده بلکه حتی آمال و آرزوهای آنان را در طرز اداره سیاسی داخله شان رعایت نموده است چنانکه هر ودوت ضمن داستان فتوحات مردانیوس سردار داریوش اول (که شاید بلهجه ایرانی: مردنیو باشد) میگوید که سردار مزور حکمرانان مستبد را از شهرهای یونانی اخراج کرده مردم هر بلد را در طرز اداره شهر طبق آرزوی خودشان مختار گردانید و البته از یک دولت جهانگیر جهاندار که در جهان آنروزی رقیب و همسری برای خود نمیشناخت اینگونه آزادگی و تسامح با مدارا نسبت به ملل محکوم و اقوام فرمانبردار تا حدیکه از دریچه چشم اخلاقی ملاحظه شود بسندیده و مطبوع میباشد، و باید دانست که هر گاه در عهد هخامنشی زبان و دین یا آداب ایرانی میانه ملل غیر ایرانی رواج گرفته نه بنابر فشار و اصرار حکومت بوده بلکه نتیجه طبیعی غلبه و حاکمیت هر ملتی همین است که

ملک قرون و وزیر دست بفرآ گرفتن زبان و تمدن قوم زردست راغب میشوند. ۱۰۰۰ سال در همین مورد بیاد میاوریم روایت هرودوت را که میگوید فرزندان تمستوکلس سردار یونان در آتن (هنگامیکه بر علیه ایران میجنگید مدتها پیش از آنکه بدر بار شاهنشاهی پناه آورد) یک نفر مربی و معلم ایرانی داشتند که بوسیله همان ایرانی شبانه تمستوکلس نزد خشایار شاه پیامهائی فرستاد.

البته وجود معلم ایرانی در خانه سردار یونانی و دشمن ایران در آن موقع که سالها قبل از نشر فلسفه سقراط و افلاطون بوده و هنوز به پیدایش ارسطو و علوم که باو منسوب میدادند مدتها مانده بود خود بخود ثابت مینماید که عظمت و قدرت ایرانی را یونانیان نتیجه تمدن و علوم ایرانیان میدانستند و بکسب آن میپرداخته اند و بطوری که نوشتیم اینجالت برای اکثر ملل دنیا طبیعی است و تقلید مقهور از قاهر و محتاج فشار و اجبار نیست.

و اما در عهد ساسانیان قضیه صورت دیگری داشت. از زمان اسکندر تا بطولع اشکانیان در مدتی که قدری کمتر از یک قرن بود عنصر ایرانی دوچار صدمات بسیار گشته از عده آن بسی کاسته شده بنیه مادی و معنوی وی بیش از حد کاسته و ادبیات و علوم و زبان و دین در نتیجه قهر دشمن رو به تباهی میرفت. اشکانیان که طالع شدند در مقابل دشمنی مانند روم قرار گرفتند که فقط شمشیر بر نده و تیر بر نده برای جلو گیری او کافی نبود زیرا این دشمن جدید نتایج سیاستمدار بهای چندین امپراتوری گذشته را با هوשמندی و استمداد شگفت انگیزی اقتباس نموده تجربه های دولت هخامنشی و جهانگیری اسکندر و علوم اصلی مصر و دانش های تقلیدی یونان و تاریخ دولت های آشور و کلد و فینیقی مجموعاً زمینه استوار دامنه داری برای «ندیر» رومی فراهم ساخته بود. آری، روم، خصوصاً روم جمهوری دشمنی پرخطر بود و نه فقط شمشیر بلکه تدبیری بود که بسیاری از دول عظیم را سرنگون و تمدنهای قدیم را نابود و ملل قدیم را در ملت رومی مضمحل و منحل گردانید. اشکانیان در برابر چنین دشمنی واقع شدند و تمام کوشش و کوشش خود را که گاهی واقعا بیش از طاقت بشری شمرده میاید بکار بردند تا فافاره آسیا و خصوصاً مشرق وسطی را از تسلط رومی حفظ کنند و الحق هم تا آنجا که کارها بسته بشمشیر بود بخوبی کامیاب گشتند چنانکه در مدت تقریباً

چهارصد سال، چهارصدسالیکه بحبوحه طالع و تعالی روم بود اجازه ندادند در فتنه رومی در جانب شرقی رود فرات استقرار یابد و با آن رومیانی پنجه در انداختند که از لحاظ نیروی اخلاقی و روحی و قوام تشکیلاتی و انتظامی نسبت بر رومیان بعد از آن عهد خدایان واقعی بحساب میآمدند. با اینکه همه از آنجا که سیاست استعماری اشکانیان بر مبنای سیاست آزادمنشانه هخامنشی قرار داشت و با اقوام و ملل زیر دست از حیث مراعات آداب و آئین و احترام آزادی و اخلاق و دین آنان با مسامحه و مدارای بیش از حد سلوک مینمودند این روش بدون آنکه خودشان توجه داشته باشند از جنبه های مدنی و معنوی باعث بشفرت نفوذ روم در آسیا گردید بطوریکه وقتی چراغ دودمان اشکانی خاموش شد و اختر اقبال اردشیر طالع آمد دولت ایران در مجاور سرحد خود یعنی در وسط خاکهای آسیا و اطراف رود فرات و خاکهای شام مردمی را ساکن یافت که هر چند از حیث اصل و نژاد آسیائی بودند ولیکن از حیث عادات و رسوم و ادبیات با رومیان اروپائی چندان تفاوتی نداشتند و اردشیر با آنکه مدعی بود خاکهای آسیا تاسوا حلال بوسفور و دریای سفید ارث مشروع او میباشد^۱ از این دعوی بناچار چشم پوشید زیرا در سکنه و باشندگان آسیای صغیر یا تنبیه و سیاهیه چیزی باقی نمانده بود که از روابط دیرین آنان با ایران حکایت نماید و خلاصه آنکه تدبیر رومی مردم آن نقاط را چنان ساخته بود که نسل های جدید آنها ایرانیان را یکباره با دیده بیگانگی مینگریستند! از این لحظه بعد ایرانیان به نجد احوال گیتی آگاه گشته دانستند که با دشمنی صاحب تدبیر سر و کار دارند و شمشیر ایرانی را میبایستی با تدبیر توأم بکار انداخت تا بتوان باقی مانده خاکهای آسیا را از نفوذ معنوی رقیب اروپائی حراست نمود. بنابراین مطالعه آن اوضاع و در نتیجه تجارب ناگواری که در همان اوایل امر حاصل گشت شاهنشاهی ساسانیان بکنوع سیاست استعماری ثابت و روشنی برای خود انتخاب کرد و آنرا با روش سختی که برای استحکام مبانی ملیت ایران از پیش گرفته بود ترکیب و تاهنگام ظهور اسلام با مواظبتی هر چه تمامتر تعقیب نمود. از سیاست استعماری ایران در آن عهد اکنون نمونه هایی در دست ماست که برای نشان دادن کم و کیف و طریقه

اجرای آن کفایت مینماید. برجسته‌ترین نمونه‌های سیاست مزبور راجع است بدوره شاهپور اول و شاهپوردوم و دوره‌شهنشاهی فیروز که تشبثات دولت ایران را درارمنستان و گرجستان و درآلبانی (که بعقیده اینجانب تحریف شده‌ارآن-میباشد که شامل ولایت نخجوان تا سواحل غربی بحر خزر و تا حدودشکی و شیروان میگردد)^۱ برای ماحکایت مینماید که باچه زحماتی از نفوذ مسیحیت بدان نواحی جلوگیری میشده و برای حفظ دین زرتشت و آتشکده‌ها درآن نواحی چه فداکاری‌ها بعمل آمده و نیز برای نگاهداری خط ایرانی و کتب ایرانی درارمنستان و ممالک مجاور آن که بشدت مورد حمله خط رومی و ادبیات رومی واقع گشته بود چه کارها صورت گرفته است. فی الحقیقه داستان کشش و کوشش ساسانیان از لحاظ پیشبردن سیاست استعماری خود یکی از دلچسب‌ترین صفحات تاریخ آن دولت را بوجود آورده و سزاوار آنست که ماطی این مقالات لاقلاً شرح بسیار مجملی از آن داده باشیم ولیکن قبل از آنکه بآن داستان پردازیم باید یادآور شویم که علمای تاریخ اجتماع در عصر ما روش استعماری دول اروپا را بسه گونه تقسیم کرده‌اند یکی روش لائینی طرز قدیم که آنرا زیمخت و درشت می‌شمارند مانند طرزی که بر تعالی‌ها و اسپانیائی‌ها و ایتالیائی‌ها در مستملکات خود بسندیده‌اند و خلاصه آن عبارت از برده ساختن اقوام محکوم است با وضعی ناگوار و ناهنجار. طریقه دوم طرز جدید لائینی است که استملک فرانسوی از آنجمله است و در این طرز هر چند تعلیمات و نفوذ مدنی باشمشیر توأم است ولیکن تعلیمات مزبور بنحوی است که ملل محکوم را بقول یکی از متنبین (بمرگ بی شرفانه) محکوم میسازد چنانکه می‌بینیم از اقوام رشید و نجیب تونس و الجزایر نسلهائی پدید آمده‌اند نه شرقی و نه غربی، نه مسلمان و نه مسیحی، نه دانش پرست و محقق یا مبتکر در فون و صنایع، نه بیابان گرد آزاده و دلاور و مهمان نواز - بالاخره نسلهائی بوجود آمده‌اند که جز بدست آوردن لقمه نان، آنهم بهر طریق و بهر وسیله... و اگر همتی والا نداشته

۱- تا کنون کویا از استادان زبان شناسی اروپا کسی مابین لغت (اران) همزه مفتوح و زای مشدد - با آلبانی مقایسه نموده و اگر این مقایسه شده باشد اینجانب ندیده‌ام و اما آنچه که خود با معلومات نارسا طبق اصول تحقیق کرده مسلم داشتم که هر دو لفظ از یک ریشه بوده و به یک ناحیه واحد اطلاق شده است و

باشند جز سعی در تحصیل اسباب تجمل و عیش چیزی از بشریت نمیشناسند و جهل آنان نسبت به سابقه تاریخی ملتشان تا بعدی است که جوانان جزایری نام‌نامی سید عبدالقادر بزرگ را شاید بتواند با شخصیت عظیم وی تطبیق دهد - و امپراطر سوم مخصوص است به آنکلو ساگون و نتیجه آنرا علما قلب ماهیت دانسته اند. در این طرز همه جا تعلیمات و معنویات است که حتی الاکان عوض زور بکار می‌رود و جنگک صاحب آمیز (۱) و فتح تدریجی تا جائی می‌رسد که ملتی را از بیخ و بن معناً و ماده قلب ماهیت بخشیده بملات دیگری متبدل می‌سازد. باین طرز هیچ مسجد یا بتکده جبراً کاپسا نمی‌شود و هیچ عادت و رسمی بزور مبدل بعادت و رسم دیگر نمی‌گردد و هیچ ملتی هم تباهی و فنا نمی‌بیند اما تدریجاً همه چیز برنگ ملت حا که ملون گشته آهسته آهسته روح و جسم محکوم مفتون و مجذوب ملت حاکم و منجذب در وی خواهد شد بطوریکه اسپنسر دانشمند شهسب انگلیسی در تعالیم خود فرموده است: «به اقوام مستملکات اخلاق و آداب و زبان و تمدن خود تا آنرا بیاموزید آنگاه آنانرا بحال خودشان بگذارید که همواره از آن شما خواهند بود.» فی الحقیقه میتوان دعوی نمود که سیاست استعماری ساسانیان بیشتر به طرز اخیر مشابه بوده است. شاهنشاه خسرو انوشیروان عادل در کارنامه خود راجع بقومی از توکان که تابع ایران شده بودند چنین می‌نویسد: «... و قلعه مخصوصی برای آنان در آنجا بنیاد نهادیم تا هر که از توکان بیاید در آنجا سکنا بگیرد و معبد مخصوصی برای متدینین بدین خودمان در آنجا ساختیم و موبدی در آنجا گماشته گروهی از دانشمندان و زاهدان را در آنجا نشانیدیم و فرمان دادیم تا آنان به توکانی که بسوی ما گذشته بطاعت ما گردن می‌نهند آئین ما را آموخته ایشان تعلیم دهند که در اطاعت و فرمانبرداری دولت ما چه منافع بزرگ دنیوی و چه ثواب عظیم اخروی نهفته است و آنان را با اصول تمدن از مودت و محبت و عدالت نسبت بهمگنان و بدرستکاری و به جهاد و دفع دشمنان مملکت و منافع این امور آشنا سازند و نیز فرمان دادم به جوانان ایشان درس داده آنانرا به آئین و تربیت و روش و دین ما پرورش دهند و در آن حدود برای سوداگران ایشان بازارها بنیاد نهادم و راههای شوسه ساختیم و پلها بستیم...»^۳

۱- رجوع شود به کتاب یادداشت‌های انوشیروان طهم کتابخانه طهران ترجمه اینجاب.